



سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

قوس ۱۴۰۰، دسامبر ۲۰۲۱

شماره ۶۶

افغانستان میدان تقابل منافع قدرت‌های سرمایه‌داری



جواد طیب

امریکا و ناتو اهمال و غفلت وظیفوی نشان دادند؛ این بار باز گروه تروریستی همانندی را از همان کمپنی (اسلام سیاسی) زیر نام طالب دوباره وارد جنگ گرم ساختند، تا این که در این دوره با استفاده از وقایع پیش آمده به خصوص به بهانه پناه دادن اسامه بن لادن رهبر گروه القاعده از سوی طالبان و انتقام از حمله یازدهم سپتامبر، امریکا و

کشورهای عربی و پاکستان ساخته شد و در این میدان (افغانستان) علیه نفوذ هرچه بیشتر اتحاد جماهیر شوروی بکار گرفته شد. وقتی بخشی از این نیروها بعد از اینکه نیروهای شوروی از کشور بیرون شدند، با گرفتن امکانات از قدرت‌های منطقه یک مقدار از سلطه بلامنازع کشورهای خالق شان دوری کردند و یا به زبان دیگر در تطبیق پروژه های بعدی

بیشتر از چهار دهه است که مردم و جغرافیایی سیاسی به نام افغانستان در آتش تقابل سرمایه های بزرگ جهانی می‌سوزد؛ در جریان جنگ سرد نیروهای به شدت هار مذهبی در داخل، و حول و حوش این کشور در چهار چوب اسلام سیاسی منحنیث کمربند سبز از سوی سرمایه امریکا و در کل بلاک غرب با کمک

ادامه در صفحه ۲



در این شماره: نگاهی بر تصویرسازی از طالبان در رسانه‌های سرمایه‌داری (صفحه ۴) | وضعیت جدید و روایت ما از آن (صفحه ۶) | نباید گذاشت تا تروریستان حکومت خود را تثبیت کنند! (صفحه ۱۳) | افغانستان؛ جنبش‌های دموکراتیک و «خیزش‌های مردمی» (صفحه ۱۵) | پیام شادباشی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان به کنکرة دوازدهم حزب کمونیست کارگری ایران (صفحه ۱۸) | جانان اسلامی طالب با حمایت آشکار دول سرمایه‌داری به قدرت... (صفحه ۲۰)

افغانستان میدان تقابل منافع ...

شرکا به افغانستان لشکرکشی کردند و بار دیگر به شکل رسمی در این دو دهه اخیر نه تنها که این کشور را به گدामी از سلاح های سبک و سنگین، مواد منفجره، قاچاق مواد مخدر و عادی سازی مرادوات اقتصادی مافیایی تبدیل کردند که با تسری این مناسبات از بالا به وسیله عناصر گزینشی خودشان همانند کرزی، غنی، عبدالله و هرچه کسانی که دور و بر اینها بودند، فساد، غصب ملکیت و دارایی های عامه، ترور، قلداری، انفجار و هر جنایت دیگری را در کل فرهنگ اجتماعی ساری و عادی سازی نمودند.

امریکا و شرکا با یک چنین بذری در این خاک و بدتر از همه سوار کردن دوباره بزرگترین تروریستان جهان بر گرده مردم، این کشور را ظاهراً تحویل رقبای منطقه‌یی خود به خصوص چین و روسیه کردند. امریکا و ناتو در تقابل و محدود سازی رقبای منطقه‌یی به خصوص چین و روسیه دست به هر کاری می زنند. در این فاز با از بین بردن کل سیستم و شیرازه جامعه در افغانستان و بر سر کار گماشتن تروریستان در قدرت، درگیری و نگرانی چین را بر علاوه حوزه ایندو-پاسفیک، از این ناحیه هم سخت تشدید کرده است؛ حالا چین و روسیه از خطر گسترش نیروهای تروریستی و قاچاق مواد مخدر به قلمرو شان با توجه به

بزرگترین منبع عایداتی طالبان از تولید و قاچاق مواد مخدر و موجودیت بیش از بیست گروه تروریستی در افغانستان سخت در محصه استند. از سوی دیگر چین و روسیه آن چنان هم بالای گروه‌های طالب اعتماد ندارند که به این زودی ها هزینه کل سیستم سازی و حکومت داری را در افغانستان با دست باز بپردازند. این ها به درستی می‌دانند که هنوز رشته ارتباط این گروه‌های تروریستی با امریکا کاملاً قطع نشده است، این هم برای رقبای امریکا و ناتو در منطقه مشخص است که امریکا با بیرون کشیدن نیروها خود از افغانستان و قطع مداخلات مستقیم نظامی، زمینه هرچه بیشتر مداخلات سیاسی را همچنان از قبل کشورهای عربی و پاکستان در دست دارد.

روی هم رفته باید تأکید کرد که بحران و سونامی بشری یی که در افغانستان شکل گرفته است، اساساً ناشی از بحران اقتصادی و ساختاری در کل سیستم سرمایه داری است و درست از همین ناحیه هم است که خود را چندین لایه، پیچیده و بدور از تحلیل‌های دم دستی نشان می‌دهد. اما آنچه که روشن و مبرهن است، در این تقابل منافع، بیشتر از هر دولتی این مردم افغانستان است که فجایع بد و بدتر را هر روزه تجربه خواهند کرد. خب وقتی اوضاع افغانستان و منطقه متأسفانه در یک چنین وضعیتی است، پرسش اساسی این خواهد بود که مردم و به خصوص طبقات فرودست جامعه که بیشتر از همه در معرض فقر و فلاکت قرار دارند چه باید بکنند؟

در از این زمینه یاد مان باشد، تاریخ به ما می‌گوید در جنگ و تقابل منافع کشورهای سرمایه داری، برد و باخت هر کدام این دو طرف به نفع طبقات فرودست و در کل مردم آن جغرافیا نیست؛ جنگ ها بر علاوه این طرف‌های منازعه یک طرف دیگر هم دارد و آن مردم آن جغرافیایی سیاسی است. تصمیم و اراده این طرف به خصوص صورت بندی ادامه در صفحه ۳

"انکال مختلف مالکیت و شرایط هستی اجتماعی را رو بنای جامعه از انواع احساس‌ها و بندارها و شیوه‌های ویژه تفکر و جهان بینی پوئانده است. مجموع طبق تمام رو بنا را بر پایه شرایط مادی خود و مناسبات وابسته به آن ایجاد می‌کند و به آن شکل می‌دهد."

(کارل مارکس هجدهم برومر لوئی بناپارت)

زنده باد سوسیالیسم!

افغانستان میدان تقابل منافع ...

های پایینی جامعه است که می‌تواند در جهت منافع کل شهروندان تعیین کننده باشد. البته این را هم باید گفت که مردم و شهروندان را نباید از بعد جامعه شناختی به دلیل گرایش های معین اجتماعی که به جنبش های سیاسی-اجتماعی در جامعه دارند فقط جمع عددی انسان های شناخت که یک دست وهمه در یک صف واحد رژه می‌روند؛ مردم متاسفانه به دلیل پایگاه ها و جایگاه های طبقاتی متفاوتی که به حکم مناسبات اجتماعی دارند، هر کدام جنبش های اجتماعی-سیاسی خود را دارند.

در منازعه نیم قرنه افغانستان بنا به منافع طبقات حاکم در کشور و منافع نظام سرمایه داری در جهان، بیشتر از هر جنبش اجتماعی دیگر جنبش های ناسیونالیستی و مذهبی توانسته است پلاتفرم خود را در خورد جامعه دهند و با تفرقه

انسان ها بر مبنای قوم، زبان، سمت، مذهب و غیره هویت همه شمول آدم ها را که همان انسان یعنی شهروند آزاد و متساوی الحقوق است از گزینش های اجتماعی بدرو سازند .

برای همین هم است که امروزه هم نقد مناسبات در جریان افغانستان با تأسف اکثرأ مذهبی و ناسیونالیستی است و هم نیروهای بر سر قدرت و پیش برنده های رتق و فتق جامعه؛ به عبارت دیگر هم نقد ناسیونالیستی و مذهبی است و هم موضوع نقد. اگر ما به وضعیت موجود نقد

داریم، اگر ما خواهان استمرار گذشته در آینده نیستیم، اگر ما لاقول تجارب و انتباهی از کارکرد جنبش های ناسیونالیستی و مذهبی داریم که به جز فقر، فلاکت و سیه روزی چیزی دیگری تحویل شهروندان نکردند، دیگر نباید هیچ توهمی نسبت به این جنبش ها داشته باشیم. جنبش های ناسیونالیستی و مذهبی به ویژه در این نیم قرن اخیر در کشور هرچه جنایت و فجایعی که سراغ داشتند نسبت به مردم دریغ نکردند؛ بنابراین امروزه بیش از پیش فرصت آن فرارسیده است که مردم سوای تعلقات اتنیکی و تباری شان حول پلاتفرمی گرد آیند که در آن شرکت و زنده گی اجتماعی آدم ها در اقتصاد، قدرت سیاسی و کل امور جامعه نه بر مبنای مشخصات مثل مذهب، قوم، زبان، محل، جنسیت و... بل منحیث انسان های آزاد و متساوی الحقوق که در امور همگانی در سطح توان شان تلاش کنند و از فرآورده های اجتماعی در حد نیاز بدون هیچ تبعیضی برخوردار باشند.

رهایی جامعه از منجلا ب این همه فجایع در گرو شکل یابی یک چنین جنبشی است. هرچند این جنبش به صورت بالقوه در جامعه موجود است.

مردم از فقر، بی حقوقی، جنایت، قوم بازی، زبان بازی، تبعیض جنسی و تحمیل قواعد مذهبی به یک اندازه بیزار اند و هر از گاهی اینجا و آنجا اعتراض خود به وضع موجود را در چهارچوب آکسیون های خیابانی به نمایش می گذارند، اما نیاز است که این جنبش اجتماعی با روشن سازی هرچه بیشتر خواست ها و مطالبات خود از جنبش های دیگر، از بالقوه به بالفعل در آید. در پهلوی این، قدرت یابی این جنبش کاملاً بسته گی دارد به اتحاد و تشکل یابی هرچه بیشتر طبقات فرودست در این جنبش و حمایت و پشتیبانی تشکل های پیشرو و برابری طلب از آن در سراسر جهان.



سوسیالیسم کارگری د
افغانستان دکارگرانو او
زیارایستونکو غریدی،
راشی د هر راع طبقاتی جبر
پر ضد دغه غر لا جگ او
بلنه لاپسی پراخه کړو!

تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

نگاهی بر تصویرسازی از طالبان در رسانه های سرمایه داری



یونس سلطانی

علی‌الرغم رقابت شدید میان برنامه های اجتماعی جناح های مختلف حاکمیت در آمریکا هم در دوره ریاست جمهوری ترامپ و هم در زمان ریاست جمهوری بایدن مراحل بعدی آن با تدوین توافقنامه ای توسط فرستاده مخصوص آمریکا زلمی خلیل زاد به دقت پیاده گردید و کماکان با استفاده از دستگاه های تبلیغاتی وسیعی که در اختیار دارند، با تخدیر افکار مردم، تداوم آن مدیریت می گردد.

به همین دلیل با استفاده از رسانه ها و با وارونه جلوه دادن واقعیت های جاری در افغانستان در تلاش هستند تصویر دیگری از تروریست های طالب که اکثر شان در مدارس دینی که سکولاریست های کاپیتالیست در ایجاد، تمویل و گسترش آن ها برای رشد و استفاده از اسلام سیاسی سرمایه گذاری کرده آموزش دیده اند، ارایه دهند.

بی بی سی، که یکی از پیش کسوتان معرکه تبلیغاتی بوده و از بدو تأسیس به تغذیه فکری مخاطبانش به نفع نظامی که به آن تعلق دارد مشغول بوده و با کمک گزارش گران در تقلائی ارایه تصویر مطلوبی از طالبان، توانایی های آن ها و

که از شرایطی که خود بانی و ایجادگر آن هستند دل خوش اند؛ با هژمونی دین بر جامعه و سلطه یک دست تیوکراسی در هیأت «امارت اسلامی» بر زنده گی مردم این نیروها جمعاً می توانند اهداف استراتژیک و تسلط شان را برای ادامه استثمار و امکان کسب سود بیشتر به قیمت بدبختی و آلام بیکران مردم استمرار بخشند.



در عدم شناخت از ماهیت سرمایه داری، که کسب سود به هر وسیله ممکن فلسفه وجودی آن را تشکیل می دهد، تعداد زیادی تسلط مجدد طالبان را نتیجه محاسبه اشتباه سران آمریکا و متحدین غربی آن ها می پندارند. استیلا دوباره امارت اسلامی طالبان اما نتیجه سوء تفاهم و اشتباه محاسباتی نبوده بلکه ادامه تسلسل منطقی ای است که به صورت بالفعل با گشودن دفتری برای طالبان در قطر کلید خورد و

علی‌الرغم تغییر برنامه ریزی شده که بر مبنای آن حاکمیت مجدد گروه طالبان در افغانستان متحقق شد، بخش بزرگی از مردم افغانستان در مخالفت شدید بالقوه و بالفعل در برابر امارت اسلامی طالبان قرار دارند.

نارضایتی از تحمیل استیلا بلامنازع طالبان بر مردم، صرفاً منحصر به ناسیونالیست ها، جریان های تبارگرا و شهروندانی که با معیار های قوم پرستی در صف ضد طالبان قرار می گیرند نبوده بلکه شامل بخش وسیعی از مردم حتی آنهایی که بر مبنای تعلقات تباری به طالبان نسبت داده می شوند نیز می گردد. قشر روشنفکر جامعه به دلیل خصومت طالبان با دانش و جلوگیری از اشاعه فرهنگ پیشرو و انسانی که با بستن در مدارس دخترانه، مخصوصاً در نواحی شرق و جنوب افغانستان در ابعاد خیلی گسرده تری به مشاهده می رسد، عمیقاً در رنج بوده و از تأثیرات به شدت مخرب آن بر نسل موجود و نسل های آینده و به ویژه زنان آگاه هستند.

در این میان این تنها نظام سرمایه داری و سردمداران آن در سطح جهانی و منطقه است

ادامه در صفحه ۵

بگذار طبقات حاکم در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی دهند، اما جهانی را به دست خواهند آورد!

نگاهی بر تصویر سازی از طالبان در رسانه های سرمایه داری

واقعیت های جاری در افغانستان به جهانیان می باشد.

توانایی های عملی و ذهنی طالبان بر کسی پوشیده نیست. عملیات تروریستی طالبان بیشتر به دلیل بی تفاوتی وعدم جلوگیری دولت های کرسی و غنی و نقش مستقیم خود این دو در حمایت از طالبان ممکن می شد تا ابتکار تروریست های طالب. به همین گونه سقوط ولسوالی ها و متعاقباً شهرهای بزرگ افغانستان به دست طالبان هم با فراهم کردن امکانات برای آنان توسط دولتی که ظاهراً در برابر طالب قرار داشت، ممکن گردید. قشله های نظامی و واحد های اداری قبل از آنکه طالبان به آن حوالی رسیده باشند، تسلیم می شدند. دلایل آن تسلیمی ها دیگر رازی آشکاری اند. حتی فرار غنی، رئیس جمهور منتخب آمریکا، با استفاده از هواپیما نمی توانست در خفا و بدون گریز از دید مسؤلین برج کنترل و رادار هایی که مسؤولیت اداره آنها با نظامیان آمریکا و متحدین ناتو بود، ممکن گردد.

ولی بی بی سی به نقل از وال استریت ژورنال گزارش می دهد که طالبان نفوذی با پوشش غربی در داخل وزارت خانه ها سازمان ها، دانشگاه ها حتی در برج مراقبت میدان هوایی کابل، در سقوط بدون مقاومت شهر ها و پایتخت نقش چشمگیری داشتند.

آنچه در گزارش نامبرده به آن اشاره نمی گردد این است که دولت غنی و ارکان اصلی دولت

همه دست نشانده گان دولت های غربی در رآس آمریکا بوده و وظیفه داشته اند در سناریوی برگشت طالبان نقش هایی را که به آنها سپرده شده بود، اجرا نمایند. به عبارت دیگر آن نفوذی ها بالباس های غربی ارکان های اصلی دولت غنی بوده اند که با تأیید همکاران بین المللی شان وظیفه داشته اند از بروز مقاومت در برابر طالبان جلوگیری نمایند.

در گزارشی دیگری در ۱۶ نوامبر سال جاری، در پاسخ به این سوال که آیا طالبان تغییر کرده اند، کیت کلارک، از مسؤلان "شبکه تحلیلگران افغانستان" چنین می نویسد: "به دلیل این که طالبان دیگر در جنگ نیستند، در کشور صلح حکمفرماست". این تحلیلگر بر اقتضای نقشش در دستگاه بی بی سی، از کیفیت "صلحی" که با به قدرت رسیدن طالبان ممکن شده است، چیزی نمی نویسد. از ماهیت و دلایل آرامشی که به آرامش گورستان شبیه است، حرفی نمی زند. چون جنسیت تأثیری در موضعگیری افراد در قبال آنچه در ساختار های سیاسی اتفاق می افتد ندارد، شرایط زنده گی زنان در حاکمیت امارت اسلامی طالبان توجه این گزارش گر را به خود جلب نکرده و به آن اهمیتی نمی دهد. از رونق تجارت در شهرها بدون ترس از عملیات انتحاری طالبان و در دهات که بدون وحشت از بمباردمان در جریان است، بدون توجه به عامل افت شدید توان خرید مردم که ناشی از بیکاری در عموم و بیکاری های تحمیلی بر زنان و ورشکسته گی اقتصادی در افغانستان است، به عنوان امر مثبتی که گویا امارت اسلامی طالبان زمینه آنرا فراهم کرده است، می نویسد.

کیت کلارک از پاسخ سران طالب در رابطه با چالش های موجود در کشور اظهار رضایت کرده و توصیه می کند که گنجاندن افراد غیر طالب در ساختار امارت اسلامی، یعنی همکاسه کردن کسانی که الزاماً در مدارس حقانی تعلیم ندیده اند ولی پاسدار منافع نظام سرمایه داری اند، تلاش می نماید که در مشروعیت طالبان به عنوان یک دولت همه شمول تردیدی باقی نماند.

جان سیمپسون خبرنگار ارشد بی بی سی که بیست سال قبل در معیت نظامیان آمریکا از پیروزی "مدنیت" سرمایه داری و شکست تروریست های طالب و همچنان از سر آغاز آزادی زنان از بربریت طالبانسیسم گزارش می داد، همزمان که از فقر و فرودستی مردم و خانواده ها در افغانستان اشک تمساح می ریزد، نوید می دهد که از طالبان شفته است که آنها غرب را بر چین ترجیح می دهند.

جان سیمپسون خبرنگار کار کشته بی که پنجاه سال در خدمت بی بی سی بوده است، بدون هیچ تأمل و نقدی بر گفته های رئیس الوزرا محمد حسن آخند، که آشکارا بیان می کند که طالبان فراهم کردن رزق مردم افغانستان را تعهد نکرده و دادن رزق مردم در دست خدا است، از درک مسؤلین بلند پایه طالبان در فهم مسؤولیت سنگین شان در قبال مردم در افغانستان و جهان با حرارت حرف زده و تأکید می نماید که "آنها به مراتب از مقامات طالبان که قبلاً در قدرت بودند پیشرفته تر و عصری تر بوده و از جهان بیرونی و از نیازهای مردم کاملاً آگاه هستند".

سیمپسون با بی مسؤولیتی تمام شهر خالی از وجود زنان را نتیجه تصمیم و اراده خود زنان قلمداد

وضعیت جدید و روایت ما از آن



مقدمه

با وجود گذشت چیزی بیشتر از چهار ماه تحلیل یکسان و در ابعادی متناظر بر یک فهم مشترک از چگونگی دست یافتن دوباره طالبان به قدرت سیاسی و برپایی «امارت اسلامی»، علل و دلایل آن در میان نیروها و فعالان سیاسی از آن میان نیروهای سوسیالیست، چپ و مترقی افغانستان وجود ندارد؛ در این میان سازمان سوسیالیست‌های کارگری طی این چندسال پسین تحلیل و تبیین خودش را از کل این ماجرا، روندهای طی شده و سرانجام آن‌ها ارائه نموده است؛ بی‌گمان می‌توان مدعی شد که در دنیای واقع و در نهایت امر ارزیابی‌ها و تحلیل‌های انجام شده از جانب ما همه به واقعیت پیوستند.

حقیقت امر این است که ما سال‌ها پیش، به خصوص پس از آغاز «مذاکرات دوحه» و در نهایت امضای توافق‌نامه میان دولت امریکا و سران طالبان و مهمتر از آن با توجه به شناخت و تحلیلی که از مناسبات سرمایه‌دارانه حاکم و نیروهای اجتماعی حاضر در جدال قدرت داشتیم این سرانجام را پیش بینی کرده بودیم، چیزی که در نشرات ما نیز قابل دسترس هستند؛ برای ما فروپاشی و اضمحلال دولت پوشالی به رهبری اشرف غنی و پایان پروژه «دموکراتیزاسیون امپریالیستی» در هیأت و سازوکار «جمهوری اسلامی» در متن کل تعاملات سیاسی درون

جامعه افغانستان، منطقه و نقش قدرت‌های سرمایه‌داری برای گذار از این وضعیت، امری تصادفی نبود. در طی این بیست سال قدرت حاکمه و جریان‌های بورژوازی حامی آن در ضمن غارت ثروت‌های عظیم، به دلیل تناقضات عمیق ساختاری و همچنان به دلیل حضور پررنگ ناسیونالیست‌های تباری و تعارض و تقابل دائمی جناح‌ها و جزایر قدرت زمینه انقطاب اجتماعی بیشتری را بر مبنای تقسیمات آحاد جامعه به اتیک و تبار متخاصم فراهم آورده بود که خود در کنار عوامل تعیین‌کننده دیگر که در ادامه به آن پرداخته می‌شود زمینه تضعیف و متلاشی شدن رژیم را از درون فراهم می‌آورد. از همان آغاز مهندسی ساختار سیاسی در کنفرانس بن-آلمان این تناقض و عارضه خمیر مایه آن را می‌ساخت و این سیستم و نهاد قدرت آن را تا آخرین لحظات حیاتش در خودش حمل می‌کرد.

برای روشن شدن بیشتر درک و تبیین ما از کل این ماجرا و سرانجام فروپاشی ساختار سیاسی و وضعیت کنونی، هرچند به اختصار، یک‌بار دیگر و در قالب دیگری به عمده‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین وجوه آن می‌پردازیم.

چرائی و علل

در این چهل و اندی سال نیروهای سیاسی و حامیان جهانی آن‌ها در کمپ ارتجاع بورژوا-امپریالیستی میدان‌دار تحولات در جغرافیای افغانستان بودند و این

جهنم بر پاداشته شده و بربریت جاری ناشی از آن حاصل استراتژی‌ها و تقابل و تعارض منافع این نیروها و ایادی محلی آن‌ها در هیأت چپ بورژوا-ناسیونالیست، احزاب جنایت‌کار اسلامی و ناسیونالیست‌ها و شئون‌یست‌های قومی و تباری است. پس از اضمحلال و فروپاشی حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و زانو زدن آن در قبال نیروهای اسلامی و متلاشی شدن آن بر مبنای تعلقات تباری، جنگ و منازعه ابعاد پیچیده و هولناک‌تری کسب نمود که در آن در ضمن ویرانی و تباهی همه زیرساخت‌های اقتصادی-اجتماعی میلیون‌ها انسان قربانی و متضرر گشتند؛ غایله‌یی که همچنان ادامه دارد.

طی بیست سال اخیر نیز همین نیروها با وجود تاریخ و پراتیک سیاه و خونبار شان با تباری و حمایت قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری و متحدان منطقه‌یی آن‌ها بر سرنوشت مردم مسلط بودند. نیروهایی که حاصل پراتیک و سیاست‌های شان چیزی جز جنگ ویرانگر، فقر و محنت فزاینده، ارتجاع، استبداد و تفرقه نبود و نیست. از همان آغاز حمله نظامی به افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر اساساً هدف امریکا و متحدانش را نه نابودی نیروهای اسلامی - قومی از آن میان طالبان و نه هم تأمین آزادی، دموکراسی، رفاه و «رهایی» زنان از محرومیت اجتماعی و ستم و آپارتاید جنسیتی تشکیل نمی‌داد؛ در همان دوران نیز نیروهای

وضعیت جدید و روایت ما از آن

اسلامی این یاران جنگ سردی، شریک استراتژیک کشورهای غربی در رأس امپریالیسم امریکا در تقابل با بلوک رقیب بود؛ و همسویی اسلام سیاسی و منافع استراتژیک امریکا در آن دوران نیز کاملاً مشهود و هویدا بود. در حقیقت امر و از این منظر طالبان به عنوان محصول پروژه های درازمدت سرمایه داری جهانی و قدرت حاکمه امریکا از این امر مستثنی نبوده و نیست.

در واقع همسویی با طالبان (بخش رانده شده اسلام سیاسی از قدرت که خود محصول و فراورده کاپیتالیسم جهانی در دهه نود میلادی بود)، پس از سال ۲۰۰۸ با زمینه سازی اعطای مشروعیت سیاسی و ایجاد دفتر نماینده گی برای آن در قطر کلید خورد و بیشتر از گذشته عیان گردید. عمق و پهنای این همسویی منافع را می توان از ۲۰۱۸ به این سو، به ویژه با آغاز مذاکرات رسمی «صلح» میان دولت امریکا و گروه طالبان که در آن با دور زدن حاکمیت اشرف غنی، طالبان در حد شریک استراتژیک مجریان قدرت در دولت امریکا ارتقا داده شد نیز مشاهده کرد امری که از همراهی و حمایت دولت های اروپایی و دولت های ارتجاعی منطقه نیز برخوردار گشت. معامله پیدا و پنهان سرمایه داری جهانی و قدرت های امپریالیستی جهت تأمین منافع استراتژیک شان و همچنان اغوای افکار عمومی نیروهای مترقی در جهان و افغانستان، بیانگر آن بود که دیگر نیازی به «دکوراسیون دموکراتیک» و تأمین «حقوق و آزادی های مدنی» وجود نداشت و می شد با کارت طالبان و مهندسی «امارت اسلامی» به عنوان یک آلترناتیو موجه و مؤثر این بازی را به

نفع مواضع استراتژیک خود در تقابل و تعارض با رقبای جهانی و منطقه ای ادامه داد. قرار بر این بود و است که مناسبات کارمزدی، چه در شکل و شمایل «جمهوریت» و چه در زیر ردای «امارت»، تداوم یابد و بساط استثمار و ستم و انباشت سرمایه همچنان گسترده خواهد ماند؛ و بازگشت تئوکراسی در هیأت یک دست و در همراهی با جریان های نئولیبرال و ناسیونالیست به قدرت سیاسی، منافع کل بورژوازی در تعارض و تقابل با جنبش های کارگری-سوسیالیستی، سرکوب و به تمکین و داشتن آن ها، ضمانت خواهد شد. بدین لحاظ سال ها پیش امریکا و متحدانش در عمل و نظر از خیر «دموکراتیزه» کردن حیات اجتماعی مردم، (پروژه دموکراتیزاسیون- امپریالیستی) حفظ و گسترش «حقوق» اجتماعی زنان، جمهوریت، تداوم و ضمانت نیچر دست آوردها و آزادی های نیم بند این دو دهه پسین که در حقیقت حاصل تمایل و تلاش مردم تشنه آزادی و رفاه، به خصوص نسل جوان اعم از زن و مرد بود، چیزی که سالیان درازی از جانب بورژوازی جهانی، نهاد های رسمی و غیررسمی، رسانه های معتبر بین المللی و ایادی محلی آن به عنوان دست آورد بی بدیل در بوق و کرنا می شد، گذشته بودند. این رویکرد را قبل از سلطه کامل طالبان و برگشت آن به قدرت سیاسی با صراحت تمام از زبان مجریان اصلی این سناریو، از جمله بایدن رئیس جمهور امریکا و اراکین بلند پایه دول دیگر سرمایه داری با آب و تاب و با چاشنی روایات تاریخی از معضلات و ساختار سیاسی- اجتماعی و «بدوی» افغانستان می شنیدیم.

اما چرا چنین شد و چرا سناریوی بازگرداندن «امارت اسلامی سرمایه» به قدرت را پس از بیست سال جنایت و تباهی تحت عنوان «تن دادن به

واقعیت های "جامعه افغانستان و خیانت اشرف غنی و ناتوانی در شکست نظامی طالبان توجیه می کنند؟ نه این بلکه طی این چند سال چنان طالبان را در هیأت یک نیروی شکست ناپذیر آراستند و جلوه دادند که تو گویی چاره ای جز سپردن تام و کمال اقتدار سیاسی به این نیروی جانی و مدهش نداشتند. این روایت همچنان روایت غالب از چگونه گی بازگشت طالبان به قدرت سیاسی را نه تنها در میان نظریه پردازان و تحلیل گران نهادهای مهندسی افکار بورژوازی می سازد، بلکه روایت مسلط بر ذهن

ادامه در صفحه ۸

امر رهایی و آزادی

بدون سازمانیابی.

تشکل پذیری طبقه

کارگر و ایجاد حزب

سوسیالیستی کارگری

هیسر نیست. به پیش

در راه ایجاد یک چنین

گردانی!



وضعیت جدید و روایت ما از آن

فعالان سیاسی و جامعه مدنی در افغانستان را نیز تشکیل می‌دهد. برای برخی از کنشگران سیاسی و فعالان جامعه مدنی از آن میان نیروها و فعالان چپ در افغانستان سیاست‌های ظاهراً ناسنجیده شده، آشفته، غیرمدبرانه و «خیانت‌آمیز امریکا باعث گشت تا گویا طالبان با درایت و توان نظامی شگفت‌انگیزی که در میدان‌های نبرد از خودشان تبارز دادند و در طی یازده روز استیلاء و سیطره شان را تثبیت و بار دیگر به قدرت سیاسی بر گردند. اگر از منظر تحلیل مارکسی به واقعیت جاری و همچنین موقعیت امریکا در خاورمیانه و حوزه آسیای مرکزی از جمله در مورد افغانستان نگاه کنیم، «سراسیمه‌گی»، سیاست‌های «سردرگم»، «ناسنجیده» و «خیانت‌آمیز امریکا و موقعیت کنونی اش می‌تواند قابل فهم گردد.

اما آنچه را که برای بازگشت طالبان به قدرت و برپایی دوباره «امارت اسلامی» تعیین کننده بود تا حدی که مقدور است و در ظرفیت این متن می‌گنجد بیشتر مورد واری قرار می‌دهیم. بعد از

سال ۲۰۱۴ که مصادف بود با به قدرت رسیدن غنی-عبدالله تناقضات ساختاری رژیم بیشتر از گذشته آشکار گشت. اقتصاد بیمار افغانستان که متکی بود به حمایت‌های مالی امریکا، متحدان و نهادهای جهانی به رکود بیشتری مواجه شد. در کنار تشدید جنگ ویرانگر، کشتار، دهشت و فقر از مردم قربانی می‌گرفت؛ رژیم نه تنها که راه حلی برای معضلات اقتصادی و رفاهی مردم نداشت خودش درگیر جدال درونی بود. فقر و تنگدستی بیداد می‌کرد بخش وسیعی از جمعیت، به خصوص نسل جوان برای تأمین معاش و مصون ماندن گروه گروه کشور را به امید یک زنده‌گی بهتر ترک می‌کردند و امیدی به بهبود وضعیت اسفبار حاکم نداشتند. حاکمیت که خودش در تنگناهای چند لایه گرفتار بود چاره‌ی جز سر گذاشتن به تمهیدات حامیان جهانی اش از جمله امریکا و پروژه بازگشت طالبان به قدرت از طریق مذاکره و تعامل نداشت. اکثریت فرودستان و محرومان جامعه اعم از زن و مرد از خوان ثروت‌های عظیم مالی محروم بودند این در حالی بود که یک عده قلیل انگل و جنایتکار در طی این سال‌ها به ثروت‌های میلیونی نجومی و افسانه‌ی دست یافته بودند. فقر و محرومیت در یک صف، نخوت و ثروت در صف دیگری دیوار بلند و شکاف عمیق طبقاتی را شکل داده بود. این حقیقت تلخ و دردناک یک عامل تعیین کننده در سرنوشت و پیامدی است که رقم خورد.

دولت مردان حاکم و نیروهای بورژوازی هیچ‌گاهی به اراده مردم، نیروهای مترقی، نسل جوان و کشاندن آن‌ها به میدان جهت دفاع از هستی و مدنیت و آنچه که «دست‌آورد» خوانده می‌شد تمکین نکردند؛ نه این بل با تلاش تمام بر طبل

انتشار منظم، بهبود کیفیت و

نشر مستمر سوسیالیسم کارگری

در گروه همکاری، کمک مادی و

معنوی شما است. برای ما خبر و

مقاله بفرستید، نشریه را

بخوانید و به دوستان تان

معرفی نمایید!

وضعیت جدید و روایت ما از آن

اند. عامل تعیین کننده دیگر که فکر می‌کنم نیاز است با تفصیل بیشتری به آن پرداخته شود مناسبات قدرت های سرمایه‌داری، تعامل و اجماع آن‌ها بر سر حل و فصل منازعه جاری در افغانستان و «ثبات سیاسی» مد نظر آن‌ها است.

سرمایه‌داری جهانی در رأس امریکا و قدرت های منطقه‌یی چند سالی بود که در اجماع بر سر شکل دادن به آینده سیاسی جامعه افغانستان و تأمین منافع استراتژیک شان مشغول طراحی، مهندسی و به پایه اکمال رساندن پروژه «امارت اسلامی» سرمایه در محور طالبان با مشارکت و همراهی سایر نیروهای اسلامی و ناسیونالیست‌های تباری و تحمیل آن بر گرده مردم خسته از جنگ، بربریت، فقر، ستم، نابرابری و تبعیض بودند؛ آن چنان که همه شاهد بودیم این پروسه را از طریق آراستن تام و کمال طالبان به عنوان یگانه گزینه مطلوب، نیروی مدعی بلامنازع قدرت سیاسی و عامل به اجرا در آمدن سناریوی سیاه مورد نظر امریکا در جغرافیای سیاسی افغانستان و مهمتر از همه تأمین کننده منافع استراتژیک و بلندمدت آن در آسیای میانه که از منظر اقتصادی و همچنان موقعیت جیو-استراتژیک در عرصه رقابت بین‌المللی برای همه قدرت‌های جهانی و منطقه‌یی از جمله امریکا و متحدان آن از یک جانب و روسیه و چین از جانب دیگر حایز اهمیت است، با تشدید هرچه بیشتر جنگ، زمینه سازی سپردن قلمرو بیشتر به جانین طالب و تضعیف روحیه رزمی نیروهای نظامی دولت پیشین، که ضمناً تضعیف موضع و موقعیت آن در بده و بستان مذاکرات «صلح» را نیز در پی داشت، سر و سامان دادند.

سردرگمی سیاست خارجی امریکا چه در دوران زمامداری ترامپ و چه همین اکنون، با وجود ادعای "بازگشت فعال" آن به عرصه سیاست بین‌المللی و اعاده مقام "رهبری کننده جهان"، به نوعی بازتاب دهنده موقعیت تضعیف شده اقتصادی و قدرت بلامنازع امریکا از یک جانب و عروج قدرت‌های رقیب در سطح جهانی از جانب دیگر است. قدرت‌های دیگر از جمله چین، روسیه تا جایی اتحادیه اروپا، با وجود برتری قدرت نظامی امریکا، قرار نیست به تفوق و یکه‌تازی آن به عنوان یگانه قدرت جهانی مانند دوران پس از فروپاشی بلوک سرمایه‌داری دولتی به رهبری اتحاد جماهیر شوروی پیشین در دهه نود قرن بیستم، تمکین کنند؛ رقابت اقتصادی در بازار جهانی و سر بر آوردن قدرت‌های منطقه‌یی و محلی که دیگر تنها به قدرت مالی-نظامی امریکا متکی نیستند، نیز عامل دیگری در عرصه سیاست بین‌المللی است که بر تنگناهای سیاسی قدرت حاکمه امریکا می‌افزاید. این تنگناهای عینی (افول برتری اقتصادی دولت و سرمایه‌داری امریکا) عامل اصلی سردرگمی و سیاست‌های «متناقض» این قدرت امپریالیستی در منطقه است. افغانستان و منطقه آسیای مرکزی با توجه به تحولات بیست سال اخیر از مکان معینی در استراتژی گسترش حوزه نفوذ و دکترین سیاسی جدید امریکا در تقابل با روسیه و چین، به خصوص چین، و شفت رقابت امپریالیستی از خاورمیانه، برخوردار گشته است.

بنابراین قدرت امپریالیستی امریکا به ویژه در منطقه خاورمیانه ناگزیر از آن است که منافع استراتژیک کشورها و قدرت های منطقه‌یی، چه نزدیک با خودش و یا نزدیک با رقبای جهانی اش را بدون در نظر داشت تداوم سیاست حمایت‌گرایی «اول امریکا»

ادامه در صفحه ۱۰

تول تاریخ، د طبقاتی مبارزی تاریخ دی، د زببناک گرو او زببناک شوونکو طبقو تر منخ، د محکومو او حاکمو طبقو تر منخ، د تولنی د تکامل په مختلفو پراونوکی او هم دا چی دغه مبارزه هغه خای ته رسېدلی ده چی زببناک شوونکی او ستم شوونکی طبقه (کارگره طبقه) نور نشی کولای زببناک‌گری او ستمگری طبقی (پانگه والې) جغ نه خلاصی ومومی مگر دا چی په عین حال کی ټوله ټولنه د تل لپاره د زببناک او ستم له قېد نه وږغوری.

(مانېفست کمونېست)

**دین دم عمیق، آلف و
علوف زجر آور و
احساسات یک دنیای بی
رحم است. دین
همانگونه که روح ارواح
بی روح است، افیون
توده ها است.
(کارل مارکس)**

وضعیت جدید و روایت ما از آن

و چه سیاست «بازگشت فعال» آن در عرصه سیاست جهانی، به رسمیت بشناسد. این امر در حوزه آسیای مرکزی یا آسیای میانه از جمله در افغانستان نیز صادق است؛ و سیاستی را که قدرت حاکمه آمریکا در قبال پاکستان، در رابطه به مسئله جنگ و صلح افغانستان، پیشه کرده / می کند به وضوح بیانگر یک چنین رویکردی در وضعیت کنونی و تحولات جاری است. از این رو است که سیاست آمریکا در مورد منازعه افغانستان و راه بیرون رفت از آن با سیاست های متحدانش در منطقه از جمله پاکستان انطباق دارد؛ از این جهت مطلوبیت اسلام سیاسی در هیأت طالبان و هم کیشان شان در موقعیت جدید قطبی شدن هرچه بیشتر جهان و منطقه و شکل گیری بلوک بندی ها برای سرمایه داری جهانی در کل، به ویژه امپریالیسم آمریکا، در حدی است که دیگر دولت، ساختار و نظام سیاسی قبلی، به رهبری اشرف غنی، که خود حامی و پشتوانه آن به شمار می رفت، جایگاه و اهمیت اش را از دست داده بود و چنان که مشاهده شد، در پیشگاه دکترین جدید کاپیتالیسم جهانی از جمله آمریکا شکل دادن به «امارت اسلامی سرمایه» نه تنها به معنی قربانی کردن حکومت غنی بل آنچه را که در طی این ۲۰ سال «دست آورد» و «ارزش» می خواندند نیز بود.

ناگفته پیداست که میزان موفقیت و دستیابی آمریکا به استراتژی های مورد نظرش در منطقه و در رقابت با قدرت های نو ظهور جهانی و منطقه ای را نه صرفاً برتری تکنولوژیک در عرصه نظامی، بلکه نهایتاً تناسب قوا در عرصه اقتصادی رقم زده و می زند. تناقض پایه ای سیاست امپریالیستی آمریکا در

افغانستان، تناقض بین برتری نظامی و ضعف بنیه اقتصادی آن است. امپریالیسم آمریکا و در کل تمام نیروهای بورژوا- امپریالیستی در شکل دادن به یک سیستم سیاسی و اقتصادی پایدار در افغانستان که لازمه بسط مناسبات کاپیتالیستی می باشد، ناکام مانده است. بناءً پیش شرط بدل کردن افغانستان به منطقه نفوذ آمریکا قبل از همه شکل دادن به یک رژیم سیاسی و اقتصادی بی است که بتواند در خدمت به استراتژی فوق آمریکا و تأمین منافع آن کمک نماید. حضور درازمدت آمریکا در افغانستان و ایجاد پایگاه های نظامی در این سرزمین اگر از یک جانب از نیاز استراتژیک جهانی و منطقه ای امپریالیسم آمریکا ناشی می شد از جانبی هم ناشی از وجود منابع سرشار طبیعی این کشور به عنوان حوزه نفوذ، صدور سرمایه و مهمتر از آن موقعیت استراتژیک آن به عنوان معبری به سوی ذخایر عظیم مواد خام طبیعی و بازار آسیای مرکزی می باشد.

دولت جدید آمریکا به رهبری بایدن که قرار بود توافقات پایه ای دولت قبلی به رهبری ترامپ با طالبان را مورد بازبینی قرار دهد، با توجه به اوضاع جدید بین المللی و منطقه ای، نه تنها مهر تأییدی بر آنچه که مورد توافق قرار گرفته بود زد، بل تحت عنوان پایان دادن به «جنگ بی پایان» و «طولانی ترین جنگ تاریخ آمریکا» سناریوی بازگشت طالبان به قدرت سیاسی و برپایی «امارت اسلامی» مطلوب سرمایه را با تعجیل به سرانجام رسانید؛ جنگ هر روز هزینه هنگفت مالی را می بلعید، در ضمن بخش اعظم مخارج دولت افغانستان طی این ۲۰ سال از جانب دولت آمریکا و برخی از هم پیمانانش تأمین می شد و با توجه به وضعیت اقتصاد جهانی و امتداد یافتن رکود اقتصادی آمریکا و فشار قدرت های امپریالیستی دیگر بر آن،

که در تشدید رقابت در اقتصاد جهانی بازتاب می یابد، همه با هم شرایط جدیدی را باعث گشته است که دیگر در آن آمریکا حرف آخر را در عرصه سیاست بین المللی نمی زند؛ خواسته یا نخواستہ ناگزیر است که به بازیگران دیگر و منافع آن ها تمکین نماید. از این جهت و به نظر من به عنوان یک فاکتور اصلی در تدوین استراتژی اتخاذ شده دستگاه دیپلماسی آمریکا یعنی محول کردن یک دست قدرت به طالبان بایست دید تا کلیت قضیه قابل درک گردد. آمریکا به دلیل هزینه های هنگفت حضورش در افغانستان و ضعف بنیه مالی خواست تا منافع بلندمدت و استراتژیک اش در این حوزه را با به کار گماردن طالبان ضمانت نماید؛ دلیل اصلی و پایه ای استراتژی جدید آمریکا در افغانستان در حقیقت از وضعیت عمومی در جهان و منطقه ناشی می شود که در آن نظم امپریالیستی که در گذشته بر قرار بود، به خصوص در منطقه خاورمیانه، با افول قدرت اقتصادی آمریکا و سر آوردن قدرت های رقیب جهانی و منطقه ای، در عمل از هم پاشیده و تا هنوز که هنوز است نظم جدید امپریالیستی مطلوب کاپیتالیسم جهانی که در آن سهم و حوزه نفوذ هر کدام مجدداً تثبیت و به رسمیت شناخته شود، شکل نگرفته و به همین سبب است که امروزه در خاورمیانه حتی قدرت های درجه دوم و دست چندم خود به تنهایی و بی نیاز از اتکاء به قدرت امپریالیستی آمریکا، منافع استراتژیک شان را در منطقه و در این حوزه دنبال می نمایند. این را در عملکرد کشورهای چون ترکیه، عربستان سعودی، ایران، قطر، امارات متحده عربی و پاکستان در جنگ ها

وضعیت جدید و روایت ما از آن

و بحران‌های منطقه‌یی از افغانستان تا سوریه، یمن و لیبی و قفقاز می‌توان مشاهده کرد. این موقعیت حتی به گروه‌هایی مانند طالبان نیز این زمینه را فراهم آورد تا در کنار حامیان منطقه‌یی و جهانی شان از جمله دولت پاکستان، بخت شان را برای رسیدن به قدرت در همراهی با قدرت‌های دیگر جهانی و منطقه‌یی بیازمایند. و از آنجا که طالبان از جانب دولت ترامپ از موقعیت یک گروه تروریست شورشی و متواری به شریک استراتژیک امپریالیسم امریکا ارتقا داده شد بود، سایر قدرت‌ها از جمله چین، روسیه و متحدانش در منطقه نیز سود شان را در این دیده و می‌بینند که شریک پروژه بازگشت طالبان به اقتدار سیاسی، که فکر می‌شود حاصل آن پایان منازعه خونین، بی‌ثباتی و در نهایت کوتاه شدن حضور و نفوذ رقیب باشد، شوند.

با وجود رقابت شدید قدرت‌های سرمایه‌داری جهان بر سر تسلط بر مناطق استراتژیک و منابع از جمله خاورمیانه و آسیای مرکزی، نخستین مؤلفه تأمین منافع جمعی بورژوازی جهانی و بازتعریف نظام سیاسی جهانی است که می‌تواند برای شکل دادن به ثبات سیاسی مورد نظر مُمد واقع شود و به لحاظ عینی به نوعی تلاقی منافع مشترک و اجماع و همسویی را عینیت ببخشد. اما این مسأله همزمان به معنای رقابت قدرت‌های بزرگ برای تعریف و تثبیت مناطق نفوذ شان نیز است. جنگ بر سر منافع اقتصادی هسته اصلی و دینامیزم تحولات در عرصه سیاست بین‌المللی است؛ جنگ‌های منطقه‌یی و نیابتی از جمله جنگ در افغانستان بازتاب بالفعل و بالقوه این تقابل در عرصه جهانی است.

اگر از این منظر به تحولات سیاسی اخیر افغانستان و پروسه‌های به راه افتاده برای دست‌یابی به "صلح" و در نهایت فروپاشی سریع و خیره‌کننده دولت اشرف غنی در طی چند روز و بازگشت دوباره و بلامنازع طالبان به قدرت، به یمن حمایت آشکار دولت و نهادهای نظامی پاکستان، و سیطره یک دست آن دقت شود به روشنی در می‌یابیم که این روندها و پروسه‌ها نمی‌توانستند و نمی‌توانند مجزا و در خلاء شکل بگیرند. طی این چند سال پسین بورژوازی جهانی و قدرت‌های امپریالیستی و منطقه‌یی در رأس امریکا برای شکل دادن به نوعی از ثبات سیاسی در حوزه افغانستان همسو شده و به اجماع نظر رسیده بودند. اجماع در مورد حل و فصل منازعه افغانستان را در چگونگی تعامل قدرت‌های منطقه می‌توان دید؛ چنان که شاهد بودیم با پایان یافتن و به تعبیری به بن‌بست رسیدن مذاکرات "صلح" شش‌دوره‌یی امریکا و طالبان در قطر،

بلافاصله دولت روسیه دست بکار شد و زمینه "کنفرانس بین‌افغانی" را در جهت سمت دادن و به سرانجام رساندن پروژه صلح مورد نظر امریکا در مسکو فراهم نمود و از هیأت طالبان به رهبری ملا غنی برادر چنان استقبال به عمل آورد که توپنداری که امارت اسلامی سرمایه‌نه تنها مورد اعتنا بل در این ظرف رسمیت یافته باشد؛ صد البته که هدف قدرت حاکمه در روسیه، همچنین اتحادیه اروپا و دولت‌های چین، ایران، پاکستان و کشورهای حوزه خلیج از جمله قطر و کشورهای آسیای میانه و ترکیه هم در آن دوران و هم همین‌اکنون تأمین سهم و ضمانت منافع استراتژیک این کشورها و متحدان شان است و آن منافع در مرکز این تلاش‌ها قرار داشتند و همچنان قرار دارند.

وضعیت جدید و روایت ما از آن

سیاسی بر آمدند؛ در یک چنین موقعیتی است که طالبان برای ادای نقش مناسب و در خدمت تحقق و تأمین منافع استراتژیک امریکا به جلو صحنه قدرت رانده شد. این دو گانگی در سیاست کشورهای سرمایه‌داری یعنی از یک سو نماینده‌گی از پیشرفت، مدنیت و ترقی و از سوی دیگر دمسازی با ارتجاع و تحجر منشاء توهم بخش وسیعی از کنشگران جامعه مدنی را که بیشترین از بازمانده های جنبش چپ بورژوا-ناسیونالیست هستند، می‌سازد.

توهمی که برخی از فعالان و نخبه‌گان جامعه مدنی دچار آن هستند و همچنان در دنیای اوهام شان سیر می‌کنند از این خوش‌بینی ساده لوحانه سرچشمه می‌گیرد که این‌ها اسلام سیاسی و جریان‌های فئاتیک مذهبی را محصول و فرآورده نظام کاپیتالیستی تلقی نمی‌کنند، چون نسبت به سرمایه‌داری در کل و سرمایه امپریالیستی و سیاست های آن، به عنوان نماد مدنیت و در تقابل با تحجر و بربریت قرون وسطایی جریان های اسلامی از جمله طالبان، توهم دارند. از همین سبب است که با وجود واقعیت های انکارناپذیر دست به دامان «جامعه جهانی» و نهاد های بین‌المللی اند تا «دست‌آوردها» حفظ شوند و حتی «جمهوریت» و به نوعی ساختار سیاسی گذشته ابقا گردد. این توهم به خصوص امروزه از آنجا بیشتر تقویت گشته است که به رسمیت شناخته شدن «امارت اسلامی» از جانب کشورهای جهان و نهادهای بین‌المللی، با وجود تعامل آشکار با آن، هنوز به تأخیر افتاده است. همان‌گونه که در آغاز این مطلب مطرح شد ما نه تنها در افغانستان بلکه در

کشورهای دیگر خاورمیانه نیز شاهد همسوئی منافع امپریالیسم امریکا با جنبش‌های ارتجاعی اسلامی بودیم؛ صدا البته که همسویی کنونی اسلام سیاسی با امریکا و در این مورد مشخص طالبان-امریکا یک امر جدیدی نیست. انطباق منافع این جنبش‌ها و منافع کاپیتالیسم جهانی و سرمایه امپریالیستی بار دیگر جنبش اسلامی در هیأت طالبان را از نظر منافع امپریالیستی امریکا مطلوب ساخته است. به همین دلیل در آغاز و حتی تا پسین مراحل هیئت حاکمه امریکا تلاش داشت تا ترکیبی از نیروهای اسلامی و ناسیونالیسم های قومی و تباری، این یاران جنگ سردی اش، را بار دیگر در هیأت یک دست به قدرت سیاسی نصب کند تا در وضعیت جدید و در تقابل با منافع بلوک های رقیب در منطقه این نیروها جمعاً نقش شان را به عنوان پاسدار منافع امریکا و متحدان جهانی و منطقه‌یی آن اداء نمایند. جمهوری اسلامی یا امارت اسلامی سرمایه که یک رأس اصلی آن را طالبان تشکیل بدهد، ترجیحاً گزینه مطلوب، قابل اتکاء و پذیرش امریکا در مناسبات جدید بین‌المللی بود؛ اما با تغییر سریع وضعیت و فروپاشی رژیم قبلی «امارت اسلامی سرمایه» برای قدرت حاکمه در امریکا همچنان دلخواه و مطلوب و قرین به صرفه است.

از این منظر رژیم «امارت اسلامی» نه فقط پاسدار منافع امریکا است بلکه برای بورژوازی جهانی به ویژه دول کاپیتالیستی جهان نیز با توجه به وضعیت جدید در عرصه سیاست بین‌المللی مطلوبیت دارد؛ رژیم تئوکراسی در شکل امارت اسلامی طالبان در دهه نود میلادی نیز مطلوبیتش را در مهار، کنترل و منکوب کردن آحاد جامعه نشان داده است و از این جهت با بازگشت دوباره و یک دست طالبان به قدرت سیاسی، باوجود نمایش های مضحک و شرط و شروط که

امروزه مطرح می‌نمایند، انتظار می‌رود که «امارت اسلامی» ظرفیت و توان سرکوب جنبش‌های اعتراضی رادیکال اجتماعی از جمله جنبش کارگری - سوسیالیستی را که در مخالفت با عواقب اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مناسبات و سیستم مسلط شکل خواهد گرفت در خدمت و حفظ مناسبات کاپیتالیستی و تأمین قدرت و منافع صاحبان سرمایه و طبقه بورژوا از خود نشان دهد.

«جنگ بر سر منافع اقتصادی

هسته اصلی و دینامیزم

تحولات در عرصه سیاست

بین‌المللی است؛ جنگ های

منطقه‌یی و نیابتی از جمله

جنگ در افغانستان بازتاب

بالفعل و بالقوه این تقابل در

عرصه جهانی است.»

طالبان به عنوان یک نیروی جانی؛

ارتجاعی، عقب‌گرا؛ ضد آزادی و مدنیت

یکی از دسته‌بندی‌های جنبش اسلام

سیاسی نه محصول «جهالت» و

«عقب‌ماندگی اجتماعی» مردم و جامعه

افغانستان بلکه محصول و فرآورده نظام

کاپیتالیستی معاصر در جهان و در خدمت

منافع و اهداف استراتژیک آن است.

نباید گذاشت تا تروریستان حکومت خود را تثبیت کنند!

به نقل از سایت انترنتی ماهنامه «اعتراض» تریبون نه به وضعیت موجود

جواد طیب

دیگر در منطقه معنا و مفهومی داشته باشد. این امر با توجه به موجودیت گروه‌های تروریستی و انباری از پیشرفته‌ترین ابزار جنگی و تسلیحاتی در افغانستان و کشورهای منطقه می‌تواند تبعات بسیار هولناک، سنگین و درازمدتی بر کل کشورهای دور و بر داشته باشد.

دیدگاه‌های که لااقل از دید من، با عجله و خیلی سطحی نگرانه برآیند وضعیت جدید را بر "افول غرب و عروج شرق" در دست قضاوت می‌سپارند، بیشتر جنبه تبلیغاتی و کاربرد در سطح منافع یک تعداد از دولت‌ها در منطقه دارد. اساساً در هر کجای دنیا و از آن جمله در افغانستان کنونی، در تقابل منافع دولت‌های سرمایه‌داری، ادامه در صفحه ۱۴

قدرت تقصیری در این مسأله ندارند؛ از این منظر بدون استثنا هیچ شریک بدون تقصیری نسبت به وضعیت پیش آمده در کشور و دولت‌های ذیدخل در بحران و منازعه افغانستان وجود ندارد. هر کدام این‌ها در حد و سهم خود بزرگترین و هولناک‌ترین جنایات و خیانت‌ها را علیه مردم انجام داده‌اند. اما کنه مسأله این است که بحران و سونامی بشری که در کشور شکل گرفته است، بسیار عمیق و وحشتناک است و در صورتی که جنبش مردمی برابر ایستا آن هرچه زودتر در درون کشور و منطقه شکل بگیرد و در جهت تغییر بنیادی وضع موجود دست و آستین بالا نزنند، در پهلوی پیامدها و تبعات بسیار خطرناک و ماندگار، امواج این سونامی ابتدا به ساکن به افغانستان محدود و محصور نخواهد ماند؛ هر آن امکان سرایت این فاجعه دهشتناک به همه کشورهای منطقه وجود دارد و سخت قابل تصور است.



آوردن دوباره گروه‌های تروریستی و بخشی از عناصر قرون وسطایی اسلام سیاسی در قدرت از سوی آمریکا و ناتو و آن هم با سناریوی گرفتن قدرت سیاسی از طریق جنگ و تسخیر مناطق با توسل به خشونت عریان و زور سلاح و کشتار انسان‌ها خود بیش از هر چیز دیگری نمی‌تواند به جز نوعی جواز دهی برای همه گروه‌های تروریستی

کارل مارکس باری در مورد تفاوت بر سر قدرت آمدن بورژوازی در فرانسه و آلمان نگاه داشته بود؛ بورژوازی وقتی در فرانسه به طرف قدرت سیاسی رفت، نه تنها که به ارتجاع و فیگورهای دوره فرتوت فیودالی تمکین نکرد، بل هر کجا گام گذاشت مناسبات کهن را از ریشه در آورد و جای آن مناسبات جدید را جاگزین کرد و کمترین سر آشتی را با روساخت‌هایش هم نشان نداد؛ اما وقت وارد آلمان می‌شود از همان ابتدا مهمترین شریک قدرت سیاسی خود را از میان عناصر دوره فیودالی و ارتجاع گزینش می‌کند.

متأسفانه بورژوازی در افغانستان هم در گذشته تاریخی و هم در دوران‌های پسین از جمله در کنفرانس بن و تشکیل حکومت‌های موقت، انتقالی تا امروز، با نیروهای فوق ارتجاعی وارد معامله و تبانی شده و از سر آشتی و شراکت در قدرت سیاسی امور را به دست گرفته است. این امر در کنار دلایل دیگر، در آلمان آن زمان و در مورد افغانستان کنونی یکی از مهمترین دلایل عقب‌گرد‌های سیاسی-اجتماعی در فرایند رشد متعارف جامعه در عرصه‌های مختلف اجتماعی بوده و است.

به هر حال؛ وضعیت پیش آمده در جغرافیای سیاسی ای بنام افغانستان بیشتر ناشی از بحران‌های اقتصادی در ساختار کل نظام سرمایه‌داری جهانی در راس ایالات متحده آمریکا و تقابل منافع اش با قدرت‌های نوظهور در منطقه نظیر چین، روسیه، هند و کشورهای پیرامونی دور و بر این کشورها است. البته این بدین مفهوم نیست که سران نظام‌های گذشته چه در قدرت و چه هم حول و حوش

اگر باور مذهبی نابرابری و سپه‌روزی مردم را با توسل به ادراکات خرافی و غیرعقلایی پاسخ می‌دهد، ناسیونالیسم و فوئدگرایی با توسل به نژاد، خون، همین، پرچم و سرود می‌خواهد به مساله پاسخ بدهد. در جامعه و مناسباتی که هویت جمعی و انسانی انسان از او گرفته می‌شود و زندگی بی‌معنی می‌گردد، در فرجام ناسیونالیسم و مذهب احساس جمعی کاذب را به مردم القاء می‌کند.

شورایی تا یک تک فرد معترض به وضع موجود باید در هر دم و بازدم و به ویژه در امر مبارزه، دیگر تن به توهّم، به راه حل های بورژوازی ندهند؛ سرمایه داری قابل اصلاح نیست؛ سرمایه داری باید نابود گردد.

چرخ این نظام در هیچ کجای دنیا به شکل مسالمت آمیز نچرخیده نمی چرخد؛ از همین سر هم است که امروزه "عامل و مجری برنامه های این نظام، تروریسم، فاشیسم، نژاد پرستان، زن ستیزان و مجموع گروه های جنایتکار است."

در افغانستان هم شالوده هر نسه ای به وضعیت موجود نباید از نکات بالا بدور باشد، در غیر آن جنبش های اعتراضی موجود، چه در داخل افغانستان و چه در بیرون از آن، بیشتر در حد جا زدگی جنبش های مطالبه گری می ماند که سواى نیت نیک شان ناآگاهانه در جهت تثبیت حکومت بزرگترین تروریستان جهان گام برمی دارد. ما حتا در نخستن گام ها نباید به خواست کمتر از سرنگونی حکومت تروریستان تن در دهیم. مردم افغانستان باید از دام تروریستان نجات یابند و این امر بیشتر از هر زمانه و زمینه دیگر، در گرو همبستگی و سازمان یابی هر چه بیشتر مردم در افغانستان و نیروهای پیشرو در سراسر جهان است

های سرمایه داری چنان طغیان کرد که به یک بارگی با صدها میلیارد دالر و صدها هزار نیروی نظامی، انبارهای سلاح های سنگین و سبک و با انواع وسایل نقلیه نظامی برای «نجات» جان زنان و مردان افغانستان شتافتند و چندی نگذشت که همانند بادکنک کودکان در برابر خس ناچیزی ترکیب و همه شور و شغف گویا ناشی از تحقق "حقوق اساسی" انسان ها به باد هوا رفت.

اساس همه این ها نمی تواند از همان حکم اساسی مناسبات سرمایه داری بدور باشد؛ امروزه داعش، طالب، بوکوحرام و هر چه تروریست و جانی دیگر به علاوه دموکراسی، حقوق زنان و کودکان، جامعه مدنی، آزادی های شهروندی و نمی دانم فلان و بهمان، در بازار سود افزای سرمایه داری یک حکم را دارد هر کدام که در جهت اهداف اش کاربرد بهتر داشت از آن استفاده اعظمی می کند.

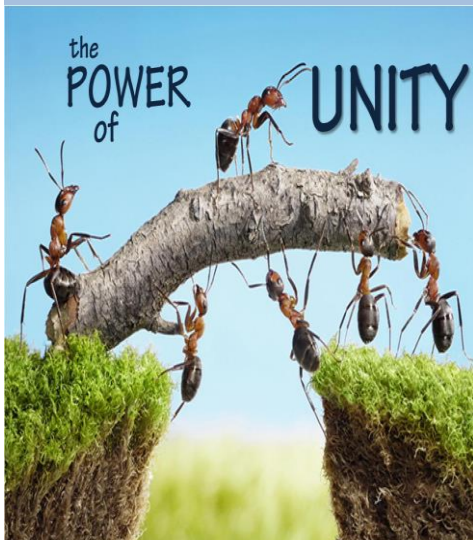


متأسفانه "افول" تنها و تنها سهم طبقات فرودست جامعه است. امروزه مردم افغانستان به شکل فجیعی دست بسته تحویل زامبی ها، تروریستان و جانیان قرن بیست و یکم شدند. دیگر "حقوق بشر" خواهی، صدور و تحقق دموکراسی، تحفظ "حقوق و دستاوردهای بیست ساله" و نمی دانم چه و چه همه از سوی کشورهای منادی آن که بیست سال پیش گویا برای تامین چنین اموری موظف و مکلف بودند زیر فرش شده است. امریکا و تعدادی از کشورهای اروپایی، آن هم برای این که در مسایل داخلی شان بتوانند یک مقدار افکار عمومی را نسبت به بزرگترین جنایتی که در قرن بیست و یکم انجام دادند، (به دام انداختن سی پنج میلیون انسان در قتلگامی بنام افغانستان) تغییر دهند؛ تنی چند از شهروندان این کشور را زیر عنوان پروژه نجات و تخلیه از کشور بیرون کردند. حال آن که اساس این کار شان سواى ادعاهای به ظاهر انسان دوستانه، چیزی نیست به جز این که بخشی از نیروی کار اکثراً جوان و بیشتر ماهر، را به نرخ خیلی ارزان شامل بازار کار کشورهای شان نمایند و از سوی دیگر در سیاست های داخلی شان بینی خمیری برای خود بسازند تا از سوی سازمان ها، نهادها و گروه های پیشرو مورد فشار هر چه بیشتر قرار نگیرند.

به صورت بنیادی بشریت در هر کجای دنیا که افغانستان قطعاً نمی تواند از آن مستثنا باشد، نخواهد توانست از جنایت، خیانت، قتل، سنگسار، انفجار، زن ستیزی، کودک آزاری و هر چه اعمال ضدانسانی است رهایی یابد؛ مگر این که مناسبات بردگی مزدی یعنی نظام انسان ستیز سرمایه داری را از پا در آورد. این به مفهومی این نیست که تا آن هنگام زانوی غم در بغل گرفت و هر چه فجایعی که اینجا و آنجا صورت می گیرد را فقط به نظاره نشست. نخیر! از بزرگترین احزاب تا نهادهای طرفدار حقوق جهان شمول انسان، از تشکل های

مناسبات سرمایه داری حکم می کند فقط جایی باید سرمایه گذاری کرد که سرمایه زا باشد در غیر آن هر چیزی دیگر به پیشیزی هم اهمیت ندارد. در این نظام همه ارزش ها به شمول حیات میلیون ها انسان تنها هنگامی می تواند مفهوم و اهمیت داشته باشد که در جهت سود هر چه بیشتر و تأمین منافع تنی چند مالتی میلیاردی بوده باشد. این وجهی مسأله دیگر باید آفتابی تر و روشن تر از هر زمانی، به خصوص برای تهیدستان افغانستان و کشورهای دیگر، باشد. بیست سال قبل از امروز چرا حس «بشر دوستی» در دل دولت

نان. کار. آزادی



افغانستان؛ جنبش‌های دموکراتیک و «خیزش‌های مردمی»

برگرفته از شماره بیستم ماهنامه اعتراض؛ این مطلب مدتی کوتاهی پیش از رسیدن دوباره طالبان به

قدرت نوشته شده بود.



بی‌شمار و ددمنشی و قساوت مطلوبیت شان را برای به تمکین و داشتن جامعه برای سرمایه جهانی بارها و در جغرافیا های مختلف به اثبات رسانیده اند. تعقیب یک خواست دموکراتیک از طریق قرار گرفتن در صف طرفداران «امپریالیسم مترقی» و انتخاب میان «بد و بدتر» در عمل یعنی انفعال و بی‌وظیفه ساختن صف جنبش‌های چپ و ترقی خواه و در نقش پیاده نظام یکی از نیروهای اصلی نزاع قدرت، یعنی حامیان «جمهوریت»، ظاهر شدن است.

امپریالیسم امریکا و در کل بورژوازی جهانی نمی‌تواند و قصدش نیز این نبوده و نیست که خواست‌های دموکراتیک و حفظ و تداوم آن را نسبت به منافع درازمدت و استراتژیکش در منطقه اولویت دهد. همان‌طور که در مباحث و مطالبی در گذشته نیز بیان داشته ام، هدف سیاست و مواضع جدید امریکا در قبال افغانستان، منطقه و در مواجهه با طالبان برقراری حکومتی است که، نه فقط از نفوذ و منافع امریکا در برابر دست اندازی‌های قدرت‌های رقیب از جمله چین و روسیه محافظت کند، بلکه ثبات سیاسی و اجتماعی لازم برای کارکرد اقتصاد را از طریق کنترل سیستماتیک اعتراضات گریزناپذیر، که بدون اما و اگر به آن مواجه خواهد شد، تأمین نماید. بنابراین امریکا و حامیان آن در منطقه، به ویژه با توجه به تعاملات و رقابت قدرت‌های دیگر جهانی و منطقه‌یی برای شکل دادن به رژیم

چپ در قبال سیاست امپریالیستی امریکا و سناریوی به قدرت رساندن نیروهای اسلام سیاسی در محور طالبان و با همکاری ناسیونالیست‌های تباری موضع قاطعی نداشته باشند. تنها این بلکه برخی از فعالان چپ چنان مفتون و مجذوب گفتمان «جامعه مدنی» و «ترقی‌خواهی» سرمایه‌داری جهانی شده اند که یک سره دست به انکار واقعیت‌های انکارناپذیر اجتماعی زده و طالبان و نیروهای اسلامی چون طالبان را از کل معادله خط زده و آن را نه محصول پروژه های قدرت های امپریالیستی بل حاصل عقب‌مانده‌گی و جهالت مردم می‌پندارند و از همین منظر است که همچنان دست به دامان بورژوازی جهانی و نماینده‌گان محلی آن شده و برای خلاصی از این برهوت به آن‌ها و راه حل‌های شان توسل می‌جویند.

سرمایه‌داری جهانی در رأس امریکا در همراهی با کشورهای ارتجاعی منطقه با اتخاذ استراتژی سهم ساختن طالبان در قدرت سیاسی جنبش‌های دموکراتیک نافی برگشت به بربریت «امارت اسلامی» در افغانستان را بر سر دوراهی انتخاب میان رژیم فاسد به رهبری اشرف غنی، دارودسته‌های مرتجع اسلامی-قومی حامی آن یا رژیم آتی مطلوب امپریالیسم امریکا، که همانا «امارت اسلامی» و یا ترکیبی از آن که در ماهیت چیزی کمتر از امارت اسلامی نخواهد داشت، قرار داده است. جریان‌های ارتجاعی اسلامی از آن میان طالبان چه دیروز و چه امروز با اعمال جنایات

«در هر رشته‌یی از دانش خواه شناخت طبیعت باشد و خواه جامعه، باید از واقعیت آغاز کرد. نباید روابط را در ذهن آفرید و سپس آن‌ها را به واقعیت عینی تحمیل کرد.» (ف. انگلس)

در وضعیت کنونی با وجود نفرت عمیق مردم از نیروهای اسلام سیاسی در هیأت طالبان و همراهان به دلیل غیبت اجتماعی طولانی و بی‌افقی و عدم اعتماد به نفس نیروهای سوسیالیست و ترقی خواه، جنبش‌های دموکراتیکی که بتوانند در تقابل با سناریوی پی‌ریزی شده سرمایه‌داری جهانی در رأس امپریالیسم امریکا در مقطع حساس و با اهمیت کنونی مقاومت نموده و از شأن و حرمت انسان‌های این سرزمین و آزادی‌های نیم‌بند دموکراتیک دفاع نمایند امکان عروج مستقل را به عنوان یک قطب سوم در چشم‌انداز ندارد. این طبیعی است که به درجه‌یی که حضور اجتماعی سوسیالیسم و چپ در جامعه تضعیف شده باشد، به درجه‌یی که طبقه کارگر از صحنه مبارزه سیاسی دور نگاه داشته شده باشد و حتی موجودیت و عینیت اجتماعی آن از جانب بازمانده‌های چپ پوپولیست و بورژوا-ناسیونالیست و عقلا و فضلاهی آن انکار می‌شود، جنبش‌های دموکراتیک دیگر در تعقیب استراتژی صیانت از نیمچه حقوق و آزادی‌های به دست آمده و در ائتلاف با نیروهای ضد سرمایه‌داری دچار تردید و تزلزل باشند. همین واقعیت در شرایط مشخص امروز به این معناست که جنبش‌های دموکراتیک از جمله بازمانده‌های

افغانستان؛ جنبش‌های دموکراتیک

و «خیزش‌های مردمی»

مطلوب سرمایه‌داری جهانی، مانند گذشته به جنبش‌های ارتجاعی از جمله اسلام سیاسی متکی بوده و از این جهت طالبان و پی‌ریزی «امارت اسلامی سرمایه» بر محور آن، مطلوبیت یافته است.

در یک چنین موقعیت و وضعیتی برخی از چپ‌ها سازمان یافتن صف آزادی‌خواهی و مترقی را بدون چشم داشتن به نیروهای بورژوازی و ارتجاعی ناممکن و هدر دادن فرصت و امکانات می‌شمارند؛ از همین رو بدون توجه به جنبش‌ها و نیروهای سیاسی و ماهیت آن‌ها دفع «فته» را مقدم بر هر امر دیگری ضروری دانسته و خود و نیروی شان را در جهت سازمان‌یافتن «جبهه متحد ملی» به رهبری قدرت حاکمه و احزاب و نهادهای اسلامی-قومی و یا «نیروهای ملی» که لابد خود نیز جزء آن هستند، صرف می‌نمایند. گذشته از این که قرار گرفتن در صف ترقی‌خواهی و نفی سناریوی به قدرت رسیدن طالبان تکلیف اخلاقی هر جنبشی با داعیه دموکراتیک است، اما آیا نیروهای حاضر در جدال قدرت از یک چنین مختصاتی برخوردار اند؟ نه؛ نعره‌های مشمئزکننده «الله اکبر» و اهدافی که از جانب سران و مجریان «مقاومت‌گران مردمی» در قد و قامت اسماعیل خان یکی از فرماندهان اسلام سیاسی رقیب طالبان بیان و نمایندگی می‌شوند سر سوزنی با اهداف اجتماعی مردم و خواست و مطالبات آن‌ها قرابتی ندارد.

حضور مردم در هر جنبشی به معنی مطلوبیت و مشروعیت اجتماعی آن جنبش نیست؛ جنبش‌ها و حرکت‌های اجتماعی را نمی‌توان از نیروها و جنبش‌های که آن را هدایت و به سرانجام می‌رسانند دلخواهی جدا و منفک کرد. این خوشخیالی روشنفکرانه و سترونی بیش نیست و نخواهد بود که حرکت‌ها و تلاش‌های به راه افتاده، آنچه که «خیزش مردمی علیه طالبان» نامیده می‌شود را به دلیل صرف مشارکت مردم در آن‌ها از بن‌مایه و منافعی که دنبال می‌کند معجزا ساخت. به طور اذکیو تنها اعلام همبستگی با «خیزش‌های مردمی» بدون تلاش در جهت سروسامان دادن به یک حرکت بدیل رهایی‌بخش و مبارزه علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم که جنبش اسلام سیاسی و از آن میان طالبان خود متاع و فراورده آن است، آب در هاون کوبیدن و فرودستان و مردم محروم را در خدمت ارتجاع بسیج کردن است.



فعالان و کنشگران سوسیالیست و چپ امروزه و در شرایط دشوار کنونی بیشتر از گذشته وظیفه و مسؤولیت دارند تا در صدد قانع کردن جنبش‌ها و کنشگران اجتماعی نافی وضع موجود و تعقیب استراتژی سازمان دادن و متشکل کردن این نیروی عظیم اجتماعی بر آیند. واقعیت این است که قبل از هر چیزی نیروها و فعالان سوسیالیست و چپ باید در

جهت اتحاد عمل برای شکل یافتن یک چنین صفی اقدام عملی نمایند. این تنها استراتژی واقع‌بینانه برای رفع و دفع سناریوی به قدرت رسیدن یک دست نیروهای ارتجاع اسلامی-قومی در معیت و همراهی تکنوکرات‌ها و «نئولیبرال‌ها» و حفظ و تداوم دست‌آوردهای اخیر و رسیدن به اهداف دموکراتیک این جنبش‌ها است.

موجودیت انزجار عمومی و گسترده اجتماعی می‌تواند به شکل یافتن یک جنبش وسیع ضد جنگ جاری، دولت حاکم فاسد و فاقد مشروعیت و سلطه طالبان و عقیم شدن سناریوی مورد نظر امریکا منجر شود مشروط به این که تلاش برای ایجاد هسته اولیه یک چنین نیرو و سامان‌یابی از همین حالا تدارک دیده شود. در درازمدت تعارض و تناقضات منافع قدرت‌های بزرگ برای تعریف و بازتعریف روابط بین‌المللی و موقعیت قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری جهانی در آن باعث خواهد گشت تا اجماع کنونی بورژوازی جهانی بر سر ختم نزاع در افغانستان به نفع سناریو شکل یافتن و به قدرت رسیدن «امارت اسلامی سرمایه» مورد نظر امریکا به گل نشیند، در یک چنین حالت و وضعیتی مردم برابری طلب، نیروهای سوسیالیست، چپ و مترقی که نقداً صف خودشان را شکل و سازمان داده اند شانس بیشتری برای نقش آفرینی در آینده سیاسی و به پیروزی رساندن استراتژی خودشان برای خلاصی و رهایی جامعه از بربریت کنونی و سناریو قدرت‌های امپریالیستی خواهند داشت. این آن راه و گزینه معقول و عینی بی است که باید بدون ترس، توهم و اتلاف وقت انتخاب گردد. راه و گزینه دیگری که امیدش را به الطاف نیروها و قدرت‌های بورژوازی ببندد جز سراب و تداوم فاجعه چیز دیگری برای اکثریت فرودست اعم از زن و مرد در پی نخواهد داشت.

شعر از یانسی ریتسوس



از زندان برایت می‌نویسم

از زندان

برایت می‌نویسم

نزدیک به سه هزار نفر

این‌جا

زندانی هستیم.

مردمی هستیم ساده

سخت‌کوش و اندیشه‌ورز

با پتویی مندرس

بر پشت‌مان.

یک پیاز و پنج دانه‌ی زیتون

شاخه‌یی از نور در کوله پشتی‌مان.

مردمی به سادگی درختان در نور آفتاب

با یک جرم در پرونده‌مان

تنها یک تقصیر

که ما

همچو شما

عاشق صلح هستیم و آزادی.

صلح:

همان عطرِ غذا در شامگاهان.

صلح:

همان ماشینی که دمِ درِ خانه‌ات

بایستد

و تو وحشت نکنی.

صلح:

همان‌که در خانه‌ات را

می‌کوبد

کسی نباشد

جز یک دوست

است که در مدارس چون مدرسه حقانیه در ذهن آنها نهادینه شده است.

کاربرد خشونت و حذف فزیک می‌مخالفتان توسط طالبان هم در تضاد با برنامه و کارنامه نظام سرمایه‌داری که سیطره مجدد و بلا معارض طالبان را در افغانستان رقم زد نمی‌باشد.

از منظر تلاش برای کسب منفعت به هر وسیله ممکن، می‌شود به دلیل حمایت کشورهای رقیب سرمایه‌داری آمریکا، چین جمهوری اسلامی ایران ... از طالبان که این آخری با بیعت اجیران جمهوری جنایتکار ایران در جلسات واعظ زاده بهسودی و جعفر مهدوی به طالبان در کابل رقم خورد، پی برد.

با این حال با وصف همه تبلیغات در راستای تطهیر هویت طالبان تنفر مردم از امارت اسلامی طالبان همان قدر واقعیت دارد که حاکمیت آن گروه تروریستی بر مردم در افغانستان. تنفر مردم از حالت موجود که کاپیتالیسم عامل بالقوه آن است، از پوتانسیل بسیار بزرگی برخوردار است که می‌تواند با کسب انسجام، امارت اسلامی و حامیان بین‌المللی آن را از سر راه رسیدن به یک جامعه انسانی بر دارد.

طالبان علی‌الرغم حمایت و تلاش غرب، هیچگاه ظرفیت کنار آمدن با واقعیت‌های موجود و نیازهای جامعه را ندارند. طالبان هیچگاه قادر به حذف نصف نفوس جامعه یعنی زنان از عرصه‌های اجتماعی نیستند. زنان از نقش اجتماعی شان آگاه شده اند و حتی تبارزات آکسیونی آن‌ها طالبان را به وحشت می‌اندازد. امارت اسلامی طالبان در یک تناسب معکوس با رشد مبارزات منسجم مردم سیر نزولی را پیموده و محکوم به نابودی است.

نگاهی بر تصویر سازی از طالبان در

رسانه های سرمایه‌داری

می‌کند، چون سیمپسون ندیده است که طالبان در حضور او با زنان مانند گذشته بدرفتاری کرده و مانع حضور آنها در جامعه گردند. سیمپسون در این نتیجه گیری اش از کنار دروازه های بسته مدارس دخترانه، دانشگاه ها و ده های اداره دیگر بر روی زنان، بی تفاوت رد شده و مزید بر آن بر اقتضای انجام درست مأموریتش از احکام سران طالب مبنی بر عدم نیاز به حضور زنان در جامعه با چشمان بسته می‌گذرد. چشمانش آن قدر بسته است که هیچ نیرویی را در مخالفت با طالبان در افغانستان مشاهده نکرده و چنبره قدرت طالبان را تا یک سال دیگر بر گلوی مردم کامل و طالبان را بی‌رقیب می‌بیند.

بررسی دلایل مرگ هزاران کودک در اثر سوء تغذیه، مرگ زنان باردار در اثر گسست ساختارهای موجود در همه عرصه ها در جامعه که محصول تحمیل امارت اسلامی طالبان است، کوچ اجباری هزاران انسان از مرکز و شمال افغانستان توسط طالبان ... برای گزارشگران بی بی سی اهمیت به مراتب کمتری نسبت به کشف علایم تغییرات در رهبری طالبان دارد.

برگزاری محفلی در ارج گذاری از عاملان بالفعل حملات انتحاری در کابل و دیگر نکات افغانستان و بخشش زمین و جایداد گرفته شده از کسانی که مطلوب طالبان نبوده به عنوان پاداش به اقارب آن جنایت کاران، نشان دهنده ماهیت طالبان بوده و نشان می‌دهد آنچه مشخصه طالبان است، نه تغییر شکل ظاهر و به اصطلاح سیمپسون عصری شدن رهبران آنها، بلکه بینش، افکار و باورهای متحجری

پیام شادباش سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان به کنگره دوازدهم حزب کمونیست کارگری ایران

اسلامی سرمایه برای نخستین بار در ایران بنیاد یک جامعه آزاد و برابر را شکل دهد.

در دل این وضعیت (رقابت و بحران فراگیر) سرمایه‌داری جهانی، قدرت‌های جهانی و منطقه‌یی در جهت تأمین منافع و تحقق استراتژی‌های بلندمدت شان در منطقه به نوعی از اجماع برای پایان دادن به بیشتر از چهار دهه جنگ و منازعه در افغانستان رسیدند که سرانجام استراتژی بازگشت یک دست و بلامنازع طالبان به قدرت سیاسی و بر پای «امارت اسلامی سرمایه» به ساده‌گی جلو چشم بُهت‌زده مردم افغانستان و بشریت آزادی‌خواه جهان محقق شد. انطباق منافع قدرت‌های منطقه‌یی و در کل منافع کاپیتالیسم جهانی و سرمایه‌امپریالیستی بار دیگر جنبش اسلامی در هیأت طالبان را در یک چنین جایگاهی قرار داد که نه تنها از منظر منافع امپریالیستی امریکا بلکه از منظر منافع همه بورژوازی دلخواه و مطلوب شده است.

عروج مجدد طالبان به قدرت سیاسی و تحکیم سیطره سیاه آن در همراهی و تباری آشکار قدرت‌های سرمایه‌داری، از جمله جمهوری اسلامی ایران، عقب‌گرد وحشتناکی را در همه عرصه‌های زنده‌گی به مردم افغانستان تحمیل کرده است. در یک چنین موقعیتی جنبش طبقه کارگر، نیروهای سوسیالیست و بشریت ترقیخواه در هر دوی این جغرافیای سیاسی راه و چاره‌یی جز اتحاد، همبسته‌گی و همدلی برای زدودن و برانداختن این سیستم ضدانسانی و اقتدار سیاسی آن ندارند.

طبقه کارگر و مردم آزادی‌خواه در ایران و افغانستان هم‌سرنوشت‌اند و بیشتر از چهل سال است که قربانی می‌دهند و زیر آوار فقر، محرومیت و انواع ستم له می‌شوند. زنان، جوانان، کارگران و مردم

رفقا، شرکت‌کننده‌گان کنگره دروهای گرم نثار تان باد!

برگزاری این همایش بزرگ را در این شرایط حساس تاریخی به تک‌تک شما تبریک می‌گوییم و امیدواریم کنگره موفق داشته باشید.

کنگره دوازدهم حزب شما در شرایطی برگزار می‌گردد که نظام سرمایه‌داری جهانی در بحران عمیقی به سر می‌برد و رقابت بر سر هژمونی و تعریف و بازتعریف مکان و موقعیت قدرت‌های اقتصادی و نظامی برتر دارد به «جنگ سرد» جدیدی شکل می‌دهد که پیامد هولناک آن از همین اکنون قابل رویت است. در دل بحران و تناقضات کاپیتالیسم جهانی رژیم جمهوری اسلامی سرمایه در ایران که چهل و اندی سال با توسل به ارباب و جنایت سازمان‌یافته به عمر ننگینش ادامه داده همچنان در چنبره بحران‌های مضاعف گرفتار است. رژیم گرفتار در تنگناهای اقتصادی که هیچ راه حل و چشم‌اندازی برای بیرون رفت از این بحران‌ها و تناقضات ندارد با اعتراضات گسترده نیروها و جنبش‌های اجتماعی در پیشاپیش آن‌ها جنبش طبقه کارگر مواجه است.

جنبش کارگری، فعالان و پیشروان آن در همراهی و همبسته‌گی با جنبش‌های اجتماعی دیگر از جمله جنبش زنان، معلمان، دانشجویان، بازنشسته‌گان و محیط زیست به یک نیروی عظیم و بالقوه‌یی در گستره اجتماع شکل داده که با اتحاد و تحزب حول یک استراتژی واحد، بالقوه و بالفعل می‌تواند با سرنگون ساختن انقلابی جمهوری

آزادی‌خواه در افغانستان در تقابل با امارت اسلامی سرمایه ایستاده‌اند و قرار نیست که به اقتدار آن تمکین نمایند و این اراده را سخ را زنان قامت بلند و مبارز افغانستانی دارند در اشکال معین و با وجود

ادامه در صفحه ۱۹

از نظر مارکس درجه رشد، سازمان‌یافتگی یا خودآگاهی طبقه کارگر نیست که به مبارزه آن خصلت طبقاتی می‌دهد، بلکه مبارزه طبقاتی با آغاز زنده‌گی پرولتاریا علیه بورژوازی شروع شده است و مراحل مختلف رشد را طی می‌کند. با این تبیین از مبارزه طبقاتی است که مارکس مبارزه فردی کارگر، مبارزه یک صنف برای بهبود زنده‌گی، مبارزه علیه ماشین‌ها، جنبش چارتیست‌ها، که هیچکدام ظاهراً بنیادهای سرمایه را هدف قرار نداده است بخشی از مبارزه طبقاتی می‌داند، "برای این که مبارزه طبقاتی را ببینید بنابراین لازم نیست فقط کارگران را در میدان‌ها با شعارها و پرچم‌های شان ببینید. مبارزه طبقاتی را می‌توانید در انعکاس آن در بورژوازی ببینید."

جانان اسلامی طالب با حمایت آشکار دول سرمایه داری به قدرت سیاسی باز گشتند!

عرصه ها بر جامعه تحمیل می کند، اما چنان که می بینیم قرار نیست که مردم مرعوب و به تمکین واداشته شوند؛ عصیان و اعتراض بی باکانه مردم به خصوص زنان و جوانان که از جان شان مایه می گذارند نشان می دهد که طالبان و حامیان شان به همین ساده گی نمی توانند رژیم استبدادی و باورهای عصرحجری شان را تحمیل نمایند. حاکمیت این نیروی فاشیستی و حامیان جهانی آن دیر یا زود با جنبش های اجتماعی اعتراضی، حق طلب و رادیکال از آن میان جنبش طبقه کارگر، زنان و جوانان و همه مزدبگیران در گستره جامعه مواجه خواهند گشت. اگر امروز متاع «امنیت»، در حقیقت استبداد عریان را در صدر اولویت های مردم قالب نمایند، بدون شک دیر یا زود با جنبش و مطالبات رفاهی مردم از جمله خواست نان، کار و حقوق دموکراتیک مواجه هستند؛ جنبش نان، کار و آزادی آن سیل بنیان کنی خواهد شد که بساط همه نیروهای بورژوازی و حامیان شان را در گستره اجتماع بر خواهد چید.

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان طالبان و جریان های اسلامی از این دست را نه صرفاً محصول جهالت، عقاید دینی و عقب مانده گی مردم بلکه آن را بخشی از نیروهای بورژوازی در مناسبات کاپیتالیستی حاکم بر جهان و فرآورده آن می داند. بر مبنای یک چنین تحلیل و برداشتی

است که همواره به همه نیروهای انقلابی و برابری طلب فراخوان داده و می دهد که مبنای قضاوت شان را نه ظاهر و یال و کوپال این نیروها بل کارکرد و نقشی که در متن کل ساختار و سیستم حاکم دارند و منافعی که دنبال می کنند قرار دهند؛ برانداختن و به زیر کشیدن حاکمیت سیاه طالبان که در شکل و فرم امارت اسلامی سرمایه قرار است بر گرده مردم تحمیل گردد، با سازمانیابی و تحزب سوسیالیستی طبقه کارگر و همه مزدبگیران در همراهی و همسویی با جنبش های ترقی خواه و برابری طلب دیگر می تواند ممکن و میسر گردد.

ما همچنان بر این باور هستیم که تسلط طالبان بر سرنوشت مردم به هیچ وجهی به ساده گی استیلا آنها بر جغرافیای افغانستان نخواهد بود. ما باور داریم که با هرچه تنگ تر شدن حدود آزادی ها و گسترش اختناق، مقاومت در برابر طالبان بیشتر شکل گرفته و با انسجام بیشتر گسترش می یابد. هیچ تردیدی در پیروزی نهایی کارگران و فرودستان در برابر جنایت کاران طالب و حامیان بین المللی آنها نداریم.

نابود باد طالبان و حامیان آنها!

مرگ بر سرمایه داری!

زنده باد سوسیالیسم!

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان

۲۸ اسد ۱۴۰۰



پیام شادباش سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان به گنجره دوازدهم حزب کمونیست کارگری ایران

همه سختی، دشواری و تلخی و در تقابل با یک نیروی وحشی و ددمنش نماینده گی می نمایند. سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان از خواست و مطالبات طبقه کارگر، زنان، جوانان و مردم آزادی خواه ایران در برابر بورژوازی و نظام جمهوری اسلامی سرمایه این مظهر ارتجاع و توحش حمایت بیدریغ نموده و از مبارزه و تلاش در جهت سرنگونی انقلابی آن دفاع و خود را بخشی انفکاک ناپذیر این حرکت می داند.

زنده باد همبسته گی جهانی طبقه کارگر!

زنده باد سوسیالیسم!

شورای مرکزی سازمان سوسیالیست های

کارگری افغانستان

۱۰ قوس (آذر) ۱۴۰۰

«اگر فعالان و کنشگران جنبش طبقه کارگر از جا نجنبند و با بی مبالاتی نسبت به سناریو شکل یافتن «امارت اسلامی» سرمایه برخورد نمایند باید منتظر آینده دهشت ناکتر از آنچه که تا حال دیده و تجربه کرده اند باشند. طبقه کارگر و بشروان سوسیالیست آن و جنبش های آزادی خواه و مترقی باید بدیل و افق خودشان از یک جامعه آزاد و برابر را ترسیم و رو به جامعه اعلام بدارند، جز این راه و گزینه دیگری وجود ندارد.»

Workers Socialism

Workers Socialist Organization of Afghanistan

A political and analytical journal

Issue 66

December 2021

جانیان اسلامی طالب با حمایت آشکار دول سرمایه‌داری به قدرت سیاسی بازگشتند!

و سلطه وحوش طالب با کمک و زمینه سازی قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری و حامیان منطقه‌یی شان بی‌پایه بودن توهم خام فعالان جامعه مدنی و عده‌یی از روشنفکران چپ را که فکر می‌کردند با اتکاء به نیروها و نهادهای بورژوازی می‌توان از شر طالبان نجات یافت عمیقاً به اثبات رسانید. تجربه زیسته مردم افغانستان و تراژیدی و بربریت رواداشته شده و جاری بر آن‌ها بیان آشکاری از این حقیقت تلخ است که سرمایه‌داری جهانی و قدرت‌های امپریالیستی علاوه بر برپایی جنگ‌های خونین، استثمار و تحمیل نابرابری و فقر تا چه حد نسبت به هستی، رفاه و آزادی کارگران و مردم فرودست بی‌اعتنا هستند و برای تحقق استراتژی و تأمین منافع اقتصادی و سیاسی خود آن‌ها را به نیستی و تباهی می‌کشانند.

هرچند سلطه سیاه طالبان برای جنبش برابری طلب، آزادی‌خواه و ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر و کل مردمان فرودست و آزادی‌خواه اعم از زن و مرد دهشتناک است و عقب‌گردهای زیادی را در همه

می‌باشد. اعلام «عفو عمومی» توسط سران طالبان و حضور برخی از رهبران اسلامی-قومی در پاکستان و مذاکره با دولتمردان آن، تلاشی است که زمینه هم کاسه ساختن رهبران مجاهدین، تکنوکرات‌ها و دست پرورده‌های نظام در محوریت طالبان را با اصطکاک کمتری ممکن سازد.

پی‌آمد های آنی تسلط طالبان و هژمونی تئوکراسی در جغرافیای افغانستان، در کنار از دست رفتن آزادی‌های دموکراتیک نیم بند چیزی نیست جز بی‌حقوقی کامل زنان در همه عرصه‌های اجتماعی؛ چیزی که امپریالیسم امریکا تهاجم نظامی اش در بیست سال قبل را با آن‌ها توجیه می‌کرد. وضعیت شدیداً ناهنجار و هولناک و ضدانسانی جاری در افغانستان ماهیت کریه دموکراسی بورژوازی، نهادها، مجامع حقوق بشری و «مدنیت» و یا در واقع بربریت ناشی از این سیستم را که این چنین جان، شأن و حرمت انسان‌ها را تابع منافع آزمندانده خود ساخته است، یک بار دیگر و به عریان‌ترین شکل ممکن به نمایش گذاشت؛ حوادث المناک این چند روز اخیر

سیر تحولات این چند سال اخیر، به ویژه توافق امریکا و طالبان که چیزی جز مهندسی و شکل دادن به «امارت اسلامی سرمایه» نیست، خود بیانگر دست‌شستن بورژوازی جهانی از پروژه دموکراتیزاسیون-امپریالیستی در افغانستان بود؛ با فروپاشی پرشتاب و باور نکردنی دولت پوشالی به رهبری اشرف غنی آن هم در ظرف چند روز، که بدون شک امریکا و متحدانش در آن نقش اصلی و اساسی‌یی را بازی کردند، بازگشت مجدد و بلامنازع طالبان به قدرت سیاسی سناریوی برپایی «امارت اسلامی» اجرائی و به واقعیت پیوست. در مناسبات کاپیتالیستی تعویض مهره‌ها متناسب به نیاز و منافع آن و جاگزینی یکی با حذف دیگری، که علی‌الرغم تفاوت در شکل مضمون واحدی دارند، بی‌پیشینه نبوده و نیست.

همین اکنون جهت سامان یافتن هرچه زودتر «امارت اسلامی» مطلوب سرمایه‌داری جهانی تلاش مستمر برای پیوند نیروها و فیگورهایی که همه محصول پروژه واحدی هستند، در جریان